کتاب برگزیدهٔ سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه

جلد پانزدهم

آیت الله العظمیٰ مکارم شیرازی
با همکاری جمعی از علما و دانشمندان
حوزهٔ علمیّهٔ قم

۳۹۰

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِها فِيما يَحِلُّ وَ يَجْمُلُ. وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصاً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

امام علیه‌السلام فرمود:

انسان باایمان ساعات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد و سزاوار نیست که انسان عاقل حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام.[۱]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:
این گفتار حکمت‌آمیز مطابق آنچه مرحوم شیخ طوسی در امالی آورده جزء وصایای امیرمؤمنان علیه‌السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که در ذیل کلام حکیمانهٔ ۳۸۸ در آن کتاب ذکر شده است. اضافه بر آن قبل از مرحوم سید رضی در کتاب محاسن برقی، کتاب السفر، از اصبغ بن نباتة ذیل آن (ولیس للعاقل...) نقل شده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲).

شرح و تفسیر

تقسیم صحیح ساعات شب و روز

امام‌علیه السلام در این گفتار حکیمانه برنامه‌ای به‌منظور نظم زندگی پربرکت برای انسان‌ها، ارائه داده است.

نخست می‌فرماید: «انسان باایمان ساعات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند»؛ (**لِلْمُؤْمِنِ ثَلاَثُ سَاعَاتٍ**).

روشن است که منظور از ساعت در اینجا، ساعت مصطلح امروز نیست که عبارت از شصت دقیقه باشد بلکه ساعت به‌مفهوم لغوی آن است یعنی بخشی از زمان (برحة من الزمان).

آنگاه به این تقسیم سه‌گانه پرداخته، می‌فرماید: «قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد»؛ (**لِلْمُؤْمِنِ ثَلاَثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِها فِيَما يَحِلُّ وَ يَجْمُلُ**).

به این ترتیب قسمت مهم و اصلی زندگی همان مناجات با پروردگار است و قسمت دوم که انسان را برای بخش اوّل آماده می‌سازد ترمیم معاش و کسب درآمدهای مادی است به گونه‌ای که سربار دیگران نباشد و زندگی معقول آبرومندی برای خود تهیه کند.

بخش سوم که در واقع کمک به دو بخش اول می‌کند این است که به استراحت و تفریح سالم بپردازد تا هم نشاط برای کار پیدا کند و هم برای عبادت و نیز بتواند سلامتی را که شرط انجام بخش اوّل و دوم است برای خود حفظ کند.

چه تقسیم جالب و دلپسندی که ضامن سعادت دنیا و آخرت است!

بعضی از شارحان از این تقسیمات سه‌گانه این‌گونه استفاده کرده‌اند که باید به هرکدام هشت ساعت را اختصاص داد؛ کار نباید بیش از هشت ساعت باشد و استراحت و تفریح نیز بیش از این مطلوب نیست و اما مناجات با پروردگار نیز با توجه به مقدمات و آمادگی‌هایی که جهت آن لازم است (شست‌وشوی بدن، طهارت لباس، غسل و وضو و نیز رفتن به مسجد و بازگشت از آن و انجام عبادات) هشت ساعت را دربر می‌گیرد.

البته ممکن است برای عده‌ای این تقسیم به‌طور دقیق انجام نشود ولی با مقداری کم و زیاد تقسیم مزبور صادق است.

اما متأسفانه بعضی آن‌چنان غرق زندگی مادی می‌شوند که تقریباً تمام اوقات شب و روز آن‌ها به آن تعلق می‌گیرد و حتی در خواب نیز حساب درآمدها وبدهی‌ها را انجام می‌دهند و به زن و فرزند خود نیز نمی‌رسند و حتی سلامتی خود را در این راه به خطر می‌اندازند. این‌ها درحقیقت بی‌نوایانی هستند که برای دیگران زحمت می‌کشند، جمع می‌کنند و می‌گذارند و می‌روند. نه خود از آن بهره‌ای می‌گیرند و نه به نیازمندان بهره‌ای می‌دهند.

وبه‌عکس، بعضی کسب و کار را رها کرده و گوشهٔ عزلت اختیار نموده و دائماً مشغول عبادت‌اند که به یقین آن‌ها نیز از تعلیمات اسلام دور و با آن بیگانه‌اند.

و گروه سومی غرق لذات و عیاشی و هوسرانی هستند؛ نه از دنیا خبر دارند و نه از عقبیٰ، اموال بی‌حسابی از پدر و مادر یا از طرق دیگر به آن‌ها رسیده و همه چیز را رها کرده و به عیش و نوش پرداخته‌اند که به یقین آن‌ها نیز نه

عاقبت خوبی در این دنیا دارند و نه آینده‌ای در آخرت.

در بعضی از روایات ساعات شبانه‌روز به چهار بخش تقسیم شده است. ازجمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین می‌خوانیم: «**اجْتَهِدُوا فِی أَنْ یکُونَ زَمَانُکُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثِّقَاتِ الَّذِینَ یعَرِّفُونَکُمْ عُیوبَکُمْ وَ یخْلِصُونَ لَکُمْ فِی الْبَاطِنِ وَسَاعَةً تَخْلُونَ فِیهَا لِلَذَّاتِکُمْ فِی غَیرِ مُحَرَّم**؛ کوشش کنید که زمان شما به چهار بخش تقسیم شود: بخشی برای مناجات با پروردگار و بخشی برای امر معاش و بخشی برای معاشرت با دوستان و افراد مورد اعتماد که عیوب شما را برای شما بازگو می‌کنند و با خلوص باطن به شما خدمت می‌نمایند، و بخشی از آن را نیز برای لذات غیر حرام باقی گذارید».[1]

و روایات دیگری نیز به همین مضمون یا قریب به آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از امام علی بن موسی‌الرضا علیه السلام نقل شده است. و روشن است که منافاتی بین این تقسیم بندی‌ها نیست برای این‌که در تقسیم سه گانه بخشی در بخش دیگر ادغام شده است.

در ضمن از این احادیث به‌خوبی استفاده می‌شود که اسلام هیچ‌گونه مخالفتی با لذات حلال ندارد بلکه بر آن تأکید نموده زیرا همان‌گونه که در بالا به آن اشاره شد تفریح سالم و لذات حلال، روح را آرامش بخشیده و جسم را سالم می‌کند و انسان در پرتو آن می‌تواند به بخش‌های مهم زندگی، بهتر برسد. ولی مهم آن است که خط فاصل لذات حلال و حرام روشن گردد و این احادیث بهانه‌ای برای هوس‌رانان و عیاشان نگردد.

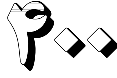
سپس امام علیه السلام در بخش دوم این گفتار حکیمانه همان مطلب را به‌صورت زیبای دیگری بیان کرده است، می‌فرماید: «سزاوار نیست که انسان عاقل

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام»؛ (**وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصاً إِلَّا فِي ثَلاَثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ**).

جمعی از شارحان نهج‌البلاغه واژهٔ «شاخص» را در این‌جا «مسافر» معنا کرده‌اند که البته یکی از معانی این واژه همین است و به این ترتیب گفته‌اند: نه تنها انسان در حضر باید اوقات شبانه‌روز را به سه بخش تقسیم کند بلکه سفرش نیز باید چنین باشد. ولی با توجه به این‌که واژهٔ شاخص تنها به معنای مسافر نیست بلکه به کسی که برای کاری قیام می‌کند نیز اطلاق می‌شود ضرورتی ندارد که ذیل این کلام حکمت‌آمیز را فقط مربوط به زمانی که کسی در حال سفر است بدانیم.

* * *



الْعَيْنُ حَقٌّ، وَ الرُّقَى حَقٌّ، وَ السِّحْرُ حَقٌّ، وَ ٱلْفَأْلُ حَقٌّ، وَالطِّيَرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَٱلْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالطِّيبُ نُشْرَةٌ، وَٱلْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَ الرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى ٱلْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

«چشم زخم» حق است و تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است و سِحر حق است و فال (نیک) نیز حق است اما طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست. بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایۀ قوت و نشاط است.[1]

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر می‌گوید: بخشی از این گفتار حکیمانه (جملۀ: و التطیب نشرة و الغسل نشرة و النظر الخضرة نشرة و الرکوب نشرة...) قبل از مرحوم سید رضی در کتاب صحیفة الرضا از علی علیه السلام نقل شده است. ولی برای بقیۀ آن مدرک دیگری ذکر نکرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶).

اضافه می‌کنیم که مرحوم صدوق بخش اخیر را در عیون اخبار الرضا با سندش از علی بن موسی‌الرضا علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۲۶).

شرح و تفسیر

کدام حق است و کدام خرافه؟

امام‌علیه‌السلام در این گفتار حکیمانه تأثیر چهار موضوع از امور غیر عادی را تصدیق و تأثیر دو موضوع خرافی را نفی می‌کند و چهار چیز را مؤثر در نشاط آدمی می‌شمرد. نخست می‌فرماید: «چشم زخم حق است»؛ (**الْعَینُ حَقٌّ**).

همان‌گونه که در تفسیر نمونه در ذیل آخرین آیات سورهٔ قلم آمده است بسیاری از مردم معتقدند که چشم‌های برخی از افراد، دارای اثر مخصوصی است و یا به تعبیر دیگر، انرژی خاص و فوق‌العاده‌ای دارد که هرگاه از روی تعجب به چیزی بنگرند ممکن است آن را درهم بشکنند و یا تأثیر بدی در آن بگذارند.

این نیروی مغناطیسی و انرژی فوق‌العاده و یا هرچه نام آن بگذاریم مطلب قابل انکاری نیست که در بعضی از چشم‌ها به‌طور طبیعی و گاه با تمرین به‌وجود می‌آید و بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای چنین نیروی مرموزی بوده‌اند که به حیوانات یا انسان‌ها یا اشیا از طریق چشم زدن آسیب رسانده‌اند.

مسألهٔ خواب مغناطیسی و این‌که افرادی با چشم‌های خود می‌توانند دیگری را به خواب مخصوصی فرو برند و مطالبی را از او کشف کنند در بسیاری از کتاب‌ها نوشته شده و جنبهٔ علمی به خود گرفته و حتی برای درمان‌های پزشکی مربوط به مسائل روانی از آن کمک می‌گیرند.

بنابراین هرگز نباید چشم زخم را فوراً حمل بر خرافات کرد به خصوص این‌که در قرآن مجید و در روایات اسلامی به آن اشاره شده و کلام امام علیه السلام که در بالا آمد اشاره به واقعیت داشتن آن است.

آن‌گاه امام علیه السلام به دعاهایی اشاره می‌فرماید که برای خنثی کردن چشم زخم است، می‌فرماید: «تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است»؛ (**وَالرُّقَى حَقٌّ**).

گاه «رقی» به معنی وسیع‌تری تفسیر شده و آن هرگونه دعایی است که جلوی آفت‌ها را می‌گیرد.

در حدیثی می‌خوانیم که اسماء بنت عمیس (از زنان مشهور و بافضیلت اسلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گاه فرزندان جعفر را چشم می‌زنند آیا رُقْیه (دعایی که جلوی چشم زخم را بگیرد) برای آن‌ها بگیرم؟ پیامبر فرمود: مانعی ندارد.[1]

در حدیث دیگری که ابن ابی‌الحدید در ذیل همین گفتار در شرح نهج‌البلاغهٔ خود آورده است می‌خوانیم که عوفی بن مالک اشجعی می‌گوید: ما در زمان جاهلیت معتقد به رقیه بودیم، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: نظر مبارک شما دربارهٔ آن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**أعرِضُوا عَلَيَّ رُقاكُم فلا بأسَ بِالرُّقى ما لم يَكُنْ فيها شِرْكٌ**؛ رقیه‌های خود را به من عرضه کنید اگر مطلب شرک‌آلودی در آن نباشد مانعی ندارد».[2]

اشاره به این‌که نباید در دعاهای دفع چشم زخم مطلبی مخالف توحید وجود داشته باشد.

و اگر در روایاتی، از رقیه مذمت شده اشاره به رقیه‌های شرک‌آلود است و یا

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۷.
۲. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۳۷۳.

این‌که افرادی توکل بر خدا را به‌کلی فراموش کرده و تنها به رقیه‌ها دل ببندند.

حتی در بعضی از روایات اسلامی آمده است که جبرئیل برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که بیمار شده بود رُقیه آورد و آن حضرت را از شر چشم حاسدان و هر بیماری و هر موجود ایذاگری به خداوند بزر سپرد.[1]

به هر حال دربارهٔ تأثیر رقیه و دعاهای تعویذ، روایات متعددی در کتب اسلامی نقل شده و مرحوم علامهٔ مجلسی در بحارالانوار (جلد ۶۰) بحث مفصلی در این زمینه دارد. وی در همین جلد از بعضی نقل می‌کند که می‌گویند: این امکان وجود دارد که از بعضی از چشم‌ها اجزاء لطیفه‌ای جدا شود و در اشخاص یا موجوداتی تأثیر بگذارد و این ویژگی در بعضی از چشم‌ها باشد همان‌طور که بعضی از اشیا خواصی دارند که در مشابه آن‌ها نیست.

این همان چیزی است که امروز از آن تعبیر به امواج مغناطیسی یا مانند آن می‌شود و معتقدند که این امواج و انرژی‌ها در بعضی از موارد آثار عجیبی از خود به‌جا می‌گذارد.

البته شک نیست که از طریق توکل بر خدا و دعاها و مخصوصاً سوره‌های حمد و ناس و فلق و آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ...**﴾ و همچنین ذکر «**ماشاءالله و لا حولَ و لاقوّة إلّا باللّهِ العَلِيِّ العظيم**» می‌توان جلوی تأثیر این‌گونه چشم‌ها را گرفت.

سپس امام علیه السلام به سومین موضوع از آن چهار موضوع مثبت اشاره کرده، می‌فرماید: «سحر (نیز) حق است»؛ (**وَالسِّحْرُ حَقٌّ**).

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاره به مسألهٔ سحر شده به‌خصوص در داستان موسی علیه السلام و فرعون، کراراً از سحر ساحران سخن به میان آمده است و تأثیر آن اجمالاً مورد تأیید واقع شده که از طریق معجزهٔ موسی علیه السلام سحر آن‌ها باطل شد.

---

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۷.

در سورهٔ بقره در داستان دو فرشته‌ای که به بابِل آمدند نیز اشاره بـه مسـألهٔ سحر و تأثیر آن شده است.

نیز از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که مسألهٔ سحر، اجـمالاً در مـیان اقوام گذشته معروف بوده و لذا بسیاری از پیغمبران را متهم بـه سـحر کـردند: ﴿**كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ**﴾.[1]

سحر در اصل به معنای هر کاری است که مأخذ آن پنهان باشد حتی در زبان روزمره گاه به کارهای مهم، سحر اطلاق می‌شود. ولی حقیقت سحر آن است که چیزی به‌صورت خارق‌العاده انجام شود که عوامل متعددی می‌تواند داشته باشد. گاه صرفاً جنبهٔ چشم‌بندی و تردستی دارد، گاه از عوامل تلقینی ناشی می‌شود وگاه از خواص ناشناختهٔ فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام.

از قرآن استفاده می‌شود که سحر ساحران فرعونی مجموعه‌ای بـود از ایـن امور، زیرا در یک‌جا می‌فرماید: «﴿**سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ**﴾؛ مردم را چشم‌بندی کردند و ترساندند؛ و سحر عظیمی پدید آوردند».[2] در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى**﴾؛ در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان براثر سحرشان چـنان بـه نـظر می‌رسید که حرکت می‌کنند!»[3] ولی از داستان دو فرشتهٔ بابل استفاده می‌شود که ساحران واقعاً در مردم تغییراتی ایجاد می‌کردند ازجمله زن و شوهر را چنان به هم بدبین می‌ساختند که کارشان منجر به طلاق می‌شد. «﴿**فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ**﴾؛ ولی آن‌ها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به‌وسیلهٔ آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند».[4]

۱. ذاریات، آیهٔ ۵۲
۲. اعراف، آیهٔ ۱۱۶
۳. طه، آیهٔ ۶۶.
۴. بقره، آیهٔ ۱۰۲.

امروز هم افراد زیادی پیدا می‌شوند که می‌توانند از طریق چشم‌بندی و تردستی و استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اشیا کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند.

نوع دیگری از سحر نیز وجود دارد که ساحر به‌وسیلهٔ ریاضت‌های شدید، ارادهٔ خود را چنان تقویت می‌کند که می‌تواند آثار خارق‌العاده‌ای از خود نشان دهد که جنبهٔ چشم‌بندی ندارد.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که کلام حکیمانهٔ امام علیه السلام که فرموده سحر حق است، بیان یک واقعیت می‌باشد.[۱]

آنگاه امام علیه السلام به‌سراغ چهارمین موضوعی که حق است رفته، می‌فرماید: «فال (نیک) حق است»؛ (**وَالْفَأْلُ حَقٌّ**).

منظور از فال در ادبیات عرب این است که انسان حادثه‌ای را نشان پیروزی، موفقیت و پیشامدهای خیر بداند. مثلاً بگوید که چون فلان نوزاد در روز میلاد مبارک یکی از معصومین علیهم السلام متولد شده آیندهٔ خوبی دارد و یا این‌که صبحگاهان که از منزل خارج می‌شود وقتی با انسان صالح و خوب و درستکاری برخورد کرد بگوید این نشان می‌دهد که امروز کارهای ما روبه‌راه خواهد بود. عرب از این‌گونه پیش‌بینی‌ها به فال تعبیر می‌کند که همان تفأل خوب است.

اما این‌که آیا واقعاً رابطه‌ای میان این‌گونه حوادث و حوادث دیگری که پشت سر آن پیش‌بینی می‌کنند وجود دارد؟ هیچ دلیلی برای آن در دست نیست ولی یک نکته را نمی‌توان انکار کرد و آن این‌که وقتی انسان تفأل به خوبی می‌زند اثر روانی قابل ملاحظه‌ای در او دارد؛ او را امیدوار به آیندهٔ خوب می‌سازد و ارادهٔ او

---

۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ سحر و اقسام سحر و عوامل و امور بازدارندهٔ از آن به بحارالانوار، ج ۶۰ و تفسیر نمونه، ج ۱ ذیل آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ بقره و ج ۱۳ ذیل آیات ۶۵ تا ۶۹ سورهٔ طه و انوار الفقاهة، المکاسب المحرمة، بحث حرمت سحر، ص ۲۷۵ مراجعه فرمایید.

را برای ادامهٔ کارها تقویت می‌کند و به او شجاعت و استقامت می‌بخشد و این اثر روانی، قابل انکار نیست و ای بسا همان، سبب پیشرفت و پیروزی می‌شود.

شاید به همین دلیل است که در حالات پیامبر اکرمﷺ دیده می‌شود گاه خودش تفأل به خیر می‌زد و گاه از تفأل دیگران اظهار رضایت می‌کرد. مثلاً در ماجرای برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین حدیبیه آمده است: هنگامی که سهیل بن عمرو به عنوان نمایندهٔ کفار مکه به‌سراغ مسلمانان آمد و پیامبرﷺ از نام او آگاه شد فرمود: **قد سَهُلَ علیکُم أمرُکُم**؛ کار بر شما آسان شد (چون نام آن مرد سهیل بود پیامبرﷺ آن را به فال نیک گرفت).[1]

جملهٔ معروف «**تفالوا بالخیر تجدوه**؛ فال نیک بزنید آن را خواهید یافت» نیز که در تفسیر المیزان به عنوان حدیثی از پیامبر اکرمﷺ نقل شده هر چند آن را در منابع معروف حدیث نیافتیم بلکه آنچه در حدیث علوی در غررالحکم آمده این است: «**تفأل بالخیر تنجح**؛ فال نیک بزن تا پیروز شوی»[2] همه گواه بر این است که اسلام نظر مثبتی دربارهٔ فال نیک زدن دارد.

لذا در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ نقل شده که فرمود: «**إِنَّ اللَّـهَ یـحِبُّ الْـفَأْلَ الْحَسَن**؛ خداوند فال نیک را دوست دارد».[3]

به یقین اگر فال نیک با توکل بر خدا همراه باشد اثر معنوی آن غیر قابل انکار است.

بنابراین، اعتقاد به تأثیر فال نیک به آن معنا که گفتیم نه یک امر خرافی است و نه چیزی برخلاف عقیدهٔ توحیدی و بسیار شده که خود ما نیز آثار مثبت فال نیک را در زندگی دیده‌ایم.

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۲۰۳.
۲. غررالحکم، ح ۱۸۵۷.
۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

آنگاه امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن به‌سراغ دو چیز می‌رود که آن‌ها را غیر حق می‌نامد، می‌فرماید: «طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست»؛ (**وَالطِّيَرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ**).

اما «طِيَرَة» به کسر طاء در اصل به معنای فال بد زدن است و چون اعراب به‌وسیلهٔ پرندگان فال بد می‌زدند این واژه که از مادهٔ طیر است به معنای فال بد به‌کار رفته، در برابر «تفأل» که به معنای فال نیک است. در قرآن مجید نیز به‌طور مکرر واژهٔ «طیره» در همین معنا به‌کار رفته که مشرکان خرافی‌مسلک در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می‌شدند تا روحیهٔ آن‌ها را تضعیف کنند و یا مردم را از اطراف آن‌ها پراکنده سازند. درمورد موسی علیه السلام و یارانش می‌فرماید: ﴿**يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ**﴾[1] هرگاه ناراحتی به فرعونیان می‌رسید آن را به شوم بودن موسی و همراهانش نسبت می‌دادند.

در مورد قوم ثمود نیز می‌فرماید: «﴿**قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ**﴾؛ گفتند: ما به تو و کسانی که با تو هستند فال بد می‌زنیم و شما را شوم می‌دانیم»[2] و پیامبر آن‌ها صالح علیه السلام در جواب آن‌ها گفت: «﴿**قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ**﴾؛ فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همهٔ مقدّرات به‌قدرت او تعیین می‌گردد)؛ بلکه شما گروهی هستید فریب‌خورده».

و در جای دیگر می‌فرماید: «﴿**قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ**﴾؛ (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است».[3]

به هر حال این واژه به معنای فال بد است و در کلام امام علیه السلام نیز به معنای فال بد ذکر شده هرچند «طائر» گاه به معنای فال بد و گاه به معنای فال نیک و یا به

---

۱. اعراف، آیهٔ ۱۳۱.
۲. نمل، آیهٔ ۴۷.
۳. یس، آیهٔ ۱۹.

معنای عمل خوب و بد به‌کار می‌رود.

اما این‌که چرا از فال بد نهی شده است؟ برای این‌که اولاً یک مسألهٔ خرافی است و هیچ‌گونه رابطه‌ای در میان پرواز پرندگان، یا به‌ویژه کلاغ و حوادث شوم وجود ندارد و ثانیا باعث تضعیف روحیه‌ها و سستی اراده‌ها می‌گردد.

به همین دلیل در روایات اسلامی نکوهش شدیدی دربارهٔ فال بد زدن و تطیر دیده می‌شود تا آن‌جا که در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ می‌خوانیم: «**الطیرة شرك**؛ فال بد زدن نوعی شرک است»[1] زیرا مفهومش این است که غیر از خدا را در سرنوشت خودمان مؤثر و شریک بدانیم و این نوعی شرک است.

در روایت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «**مَن خَرَج یُریدُ سَفَراً فرجَع مِن طَیرٍ فقد کَفَر بما اُنزِل علی محمّدٍ**ﷺ؛ کسی که ارادهٔ سفری کند و از منزل به‌سوی مقصد حرکت نماید ولی پرنده‌ای را ببیند و به فال بد بگیرد و به خانه برگردد به آنچه بر محمّدﷺ نازل شده کافر گردیده است».[2] زیرا پریدن پرنده‌ای را در سرنوشت خود مؤثر دانسته به گونه‌ای که او را از حرکت به‌سوی مقصد بازداشته است.

و در روایات اسلامی دستور داده شده است که به فال بد اعتنا نکنید و توکل بر خدا کنید هیچ مشکلی برای شما پیش نخواهد آمد. در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ چنین نقل شده است: «**الطّیرةُ شِركٌ ولکنّ الله عزّ وجلّ یُذهِبَه بالتوکُّل**؛ فال بد زدن نوعی شرک است و لیکن خداوند متعال آن را با توکل از بین می‌برد».[3] این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرمﷺ پایان می‌دهیم: «**أَنَّ النَّبِیﷺ کَانَ یحِبُّ الْفَأْلَ الْحَسَنَ وَ یکْرَهُ الطِّیرَةَ وَ کَانَ**ﷺ **یـأْمُرُ مَـنْ رَأَی شَـیئاً یکْرَهُهُ وَ یتَطَیرُ مِنْهُ أَنْ یقُولَ اللَّهُمَّ لَا یؤْتِی الْخَیرَ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا یدْفَعُ السَّیئَاتِ إِلَّا أَنْتَ**

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۹.
۲. کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۲۸۵۷۰.
۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۷.

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می‌داشت و از فال بد متنفر بود و دستور می‌داد اگر کسی چیزی ببیند که می‌شود با آن فال بد زد (برای رفع نگرانی) بگوید: خداوندا! هیچ‌کس جز تو نیکی عطا نمی‌کند و هیچ‌کس جز تو بدی‌ها را دور نمی‌سازد و هیچ پناه و نیرویی جز به وسیلهٔ تو نیست».[۱]

از مجموع آنچه دربارهٔ فال و طیره گفته شد این نکته به‌دست می‌آید که شخص موحد هرگز به‌سراغ خرافات نمی‌رود و غیر خدا را در سرنوشت خود مؤثر نمی‌داند. در واقع فال نیک که سبب خوش‌بینی به آینده و امیدواری و نشاط می‌گردد ضرری ندارد اما فال بد که نگرانی و آشفتگی و گاه یأس و حتی بدبینی به ساحت قدس خداوند ایجاد می‌کند کار زشت و ناپسندی است.

و اما «عدوی» به معنای سرایت است به‌خصوص درمورد سرایت بیماری از کسی به دیگری به‌کار می‌رود و این‌که امام علیه السلام سرایت را نفی فرموده به این معنا نیست که هیچ‌گونه از بیماری‌ها واگیردار نمی‌باشد زیرا امروز مسلم است که بسیاری از بیماری‌ها از فردی به دیگری منتقل می‌شود مانند بیماری سل و سرماخوردگی و امثال آن. اما چنین هم نیست که تمام بیماری‌ها واگیردار باشد بسیاری از بیماری‌ها مانند بیماری قند، فشار خون، انواع سکته‌های قلبی و مغزی چیزی نیست که از کسی به دیگری سرایت کند.

به نظر می‌رسد که در عصر جاهلیت افرادی بودند که به‌شدّت از همهٔ بیماران پرهیز می‌کردند و شاید اصلاً به عیادت آنها نمی‌رفتند و یک اعتقاد خرافی داشتند که باید از هر بیماری پرهیز کرد. اسلام این عقیدهٔ افراطی و خرافی را نفی می‌کند تا مردم به عیادت بیماران بروند و به کمک آن‌ها بشتابند و از آن‌ها روی‌گردان نشوند.

گاه این تفکر افراطی انحرافی به امور دیگر غیر از بیماری‌ها نیز سرایت

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲.

می‌کند مثلاً می‌گویند: فلان کس فرزندش را از دست داده، به‌سراغ او نرویم ممکن است فرزندمان از دست برود، یا در امر تجارت ورشکست شده با او دوستی نکنیم ممکن است به ما هم سرایت کند، و امثال این خرافات که اسلام با همهٔ آن‌ها مخالفت کرده است.

جمعی از بزرگان[۱] تفسیر دیگری برای نفی «عدوی» ذکر کرده‌اند و آن این‌که اسلام می‌خواهد به پیروان خود تعلیم دهد که حتی سرایت بیماری از کسی به دیگری بدون ارادهٔ خداوند نمی‌شود و هیچ سببی از اسباب این جهان استقلال در تأثیر ندارد بلکه باید اراده و فرمان خدا با آن همراه باشد.

ولی این تفسیر، مناسب به نظرنمی‌رسد زیرا این مطلب منحصر به بیماری‌ها نیست، تمام اسباب و علل این جهان چنین است چرا در روایت فقط سرایت بیماری‌ها ذکر شده است؟

آنگاه در پایان این سخن اشاره به چهار موضوع نشاط‌آور و برطرف‌کنندهٔ غم و اندوه می‌کند، می‌فرماید: «بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایهٔ قوت و نشاط است»؛ (**وَالطِّيبُ نُشْرَةٌ، وَٱلْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى ٱلْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ**).

«نشرة» در بسیاری از منابع لغت به عنوان تعویذ و حرز است، یعنی همان دعا و چیزی که به بیمار یا مصروع می‌دهند تا شفا پیدا کند و سبب زوال غم و اندوه او گردد و لذا بعضی مانند علامهٔ مجلسی آن را به چیزی که سبب زوال غم و اندوه می‌شود تفسیر کرده‌اند.[۲]

و در اصل از مادهٔ «نشر» (بر وزن حشر) گرفته شده زیرا حرز و تعویذ و امثال آن سبب انتشار آثار مثبت در شخص بیمار یا غیر بیمار می‌شود و لذا در کتاب

۱. علامهٔ مجلسی در بحارالانوار و ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی.

۲. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۹۱.

التحقیق ریشهٔ اصلی آن «هو بسط بعد قبض» ذکر شده است.

البته این مسأله گاه جنبهٔ خرافی داشته و گمان می‌کردند اشخاصی که گرفتار بیماری صرع می‌شوند جن در آن‌ها نفوذ کرده و به‌وسیلهٔ تعویذ می‌خواستند جن را بیرون کنند ولذا در بعضی از روایات آمده‌است: «**النُّشرَةُ مِن عمَلِ الشَّيطانِ**».[۱]

ولی در بسیاری از اوقات جنبهٔ مثبت داشته و آن این‌که به‌وسیلهٔ دعا و حرز که به بیمار می‌دادند از خدا تقاضای شفای او را می‌کردند.

و از آن‌جا که بوی خوش و عسل و سوار شدن بر مرکب راهوار و نگاه کردن به سبزه سبب نشاط و زوال غم و اندوه می‌شود امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آن را شبیه حرز و تعویذ دانسته و این تعبیر زیبا را دربارهٔ آن به‌کار برده، گویی این چهار موضوع همچون حرز و تعویذی است که غم و اندوه را از انسان زایل می‌کند و این موضوع علاوه بر این‌که به تجربه ثابت شده هم‌اکنون مورد تأکید پزشکان برای رفع غم واندوه وافسردگی و تجدید نشاط بعد از خستگی می‌باشد.

قابل توجه این‌که در بعضی از روایات به‌جای «عسل» «غُسل» آمده است. مرحوم طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق حدیث را اینگونه نقل می کند: «**التَّطَيُّبُ نُشْرَةٌ والغُسْلُ نُشْرَةٌ والنَّظَرُ إلى الخُضْرَةِ نُشْرَةٌ والرُّكوبُ نُشْرَةٌ**؛ خوشبو کردن خویشتن و غسل نمودن و نگاه کردن به سبزه و سوار بر مرکب شدن موجب زوال غم و اندوه است».[۲]

نکته

اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه

فراگیر بودن احکام اسلام سبب شده که اهمیتی نیز به اسباب نشاط و زوال

۱. نهایه ابن اثیر، در مادهٔ نشر.
۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۲.

غم و اندوه بدهد تا مسلمان‌ها بتوانند از این طریق تجدید نشاط کنند و به زندگی سالم و شاد خود ادامه دهند.

در حدیثی از امام صادقؑ که در کتاب محاسن برقی نقل شده چنین می‌خوانیم: «**النُّشْرَةُ فِی عَشَرَةِ أَشْیاءَ الْمَشْی وَ الرُّکُوبِ وَ الارْتِمَاسِ فِی الْمَاءِ وَالنَّظَرِ إِلَی الْخُضْرَةِ وَ الْأَکْلِ وَ الشُّرْبِ وَ النَّظَرِ إِلَی الْمَرْأَةِ الْحَسْنَاءِ وَ الْجِمَاعِ وَالسِّوَاكِ وَ مُحَادَثَةِ الرِّجَالِ**؛ اسباب نشاط در ده چیز است: پیاده‌روی، سوار بر مرکب شدن، آب‌تنی کردن، نگاه به سبزه افکندن، غذا و نوشابهٔ (خوب و مناسب) خوردن، نگاه به همسر زیبا، آمیزش جنسی، مسواک زدن و گفتگو (ی دوستانه) با مردان داشتن».[1]

در حدیث دیگری شستن سر با خطمی (گیاهی است که معمولاً از گل آن برای شست‌وشو استفاده می‌کنند)[2] و در احادیث دیگری، ملاقات الاخوان؛ دیدار دوستان، استفادهٔ از داروی حمام و کوتاه کردن موی شارب (اصلاح کردن سر و صورت) از اسباب نشاط شمرده شده است.

بسیاری از آنچه در این روایات آمده است نیز به تجربه ثابت شده هر چند راهنمایی روایات گسترده‌تر از تجربیات ماست.

البته آنچه در روایات بالا درمورد نشرة و اسباب زدودن غم و اندوه آمده بر حسب حالات عمومی مردم است ولی اولیاء الله وسیلهٔ دیگری دارند که از همهٔ آن‌ها برتر و مهمتر است و آن، راز و نیاز با خدا و عبادت و نماز و خلوت کردن با اوست.

حدیث معروف پیامبر اکرمﷺ که می‌فرماید: «**حُبِّبَ إِلَیَّ مِنْ دُنیاکُم ثَلاث: الطِّیبُ وَ النِّساءُ و قُرَّةُ عَینِی فِی الصَّلاةِ**؛ سه چیز از دنیای شما در نظر من محبوب

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۴.
۲. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲، ح ۳.

است: بوی خوش و همسران و نور چشمان من در نماز است»[1] گواه روشنی بر این مطلب است.

* * *

۱. معدن الجواهر، ص ۳۱.